

# فريدریش نيچه

مارتين جي بيوهاوس

ترجمه

حتسايار ديهيمي

فرهنگ شريو  
نا همڪاري سر اسيم  
تهران- ۱۳۹۹

فریدریش نیچه<sup>۱</sup> در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ در خانه کتیش بحث در روکن<sup>۲</sup>، شهری کوچک در ایالت ساکسونی در کشور پروس، به دنیا آمد پدر نیچه، لودویگ<sup>۳</sup> (۱۸۱۳-۱۸۴۹)، از سال ۱۸۴۲ کتیش لوتری شهر روکن بود او خود نیز فریدریش کتیش لوتری بود که چندین رساله مذهبی در تهدید نفس تألیف کرده بود در پیشینه خانواده نیچه، مذهب از جانب مادری نیز نقش داشت فرانتسیسکا نیچه<sup>۴</sup> (۱۸۲۶-۱۸۹۷) نیز دختر کتیش لوتری در دهکده یولیس<sup>۵</sup>، در حوار روکن، بود

شاید این از توحیهای رورگار باشد که فیلسوفی که مذهب را طرد کرد، عبارت «خدا مرده است» را بر ساخت، و در پایان عمر حلاقه‌اش کتاب دخال<sup>۶</sup> (۱۸۸۸) را نوشت، در محیط و خانواده‌ای مطلقاً مسیحی یا به دنیا گذاشت اما می‌توان گفت که یابیدی نیچه

1 Friedrich Nietzsche (1844-1900)

2 Rocken

3 Ludwig

4 Franziska Nietzsche

5 Pobles

6 *Der Antichrist (The Antichrist)*

به اصول، حستجوی بیابانه‌اش برای رسیدن به حقیقت، و شوق آتشین او برای به دوش گرفتن دشوارترین و طایف فلسفی و روحی دقیقاً در همین جهان‌بینی مدهمی ریخته داشت که او می‌خواست در نهایت باطل و ساقطش کند او در زندگی‌نامه شخصی‌اش، آنک اسان<sup>۱</sup> (۱۸۸۸) می‌نویسد «فلسفه، آنگونه که من تاکنون فهمیده و ریسته‌ام، یعنی ریستن داوطلبانه در میان یحها و کوههای بلند - و خُستن هر آنچه غریب و مُنهم است در زندگی» این کلمات ظاهراً پیامد طبیعی عباراتی است که او در سیزده سالگی برای بیان ایمانش به خداوند به کار می‌برد «هر آنچه را او می‌دهد شادمانه می‌دیدم حوشختی و بدحتی، فقر و تروت، و حتی حسورانه چشم در چشم مرگ می‌دورم»

صداقت، عشق به حقیقت، و عشق به کارهای دشوار - اینها تعالیم بنیادین مسیحیت لوتری و، در واقع، همه انواع مسیحیت است در دوران بیچه‌بیر، همانند دوران ما، این تعالیم در نظر بیشتر افراد چیری حر تعلیم یارساییه‌های قراردادی و رایج بود اما بیچه این آموزه‌ها را حدی گرفت، حدیتر از هر کس دیگر در هر زمان اگر مشتاً این اررشها را در محیط مسیحی سالهای نخست زندگی بیچه بحویم، قدرت تأثیر و نبود آنها را در شخصیت بیچه باید مربوط به یک واقعه عظیم و کوبنده در دوره کودکی او بدانیم - مرگ پدرش بحستین خاطرات بیچه تقریباً محصر به پدرش است، و تصویری که بیچه از این کشیش به دست می‌دهد تصویر آدمی شریف، با فرهنگ، و دوست‌داشتنی است که مورد احترام و علاقه همه کسانی بوده است که او را می‌شناخته‌اند داوری در مورد دقت

و صحت این خاطرات ناممکن است، ریرا لودویگ بیچه در زوئیة ۱۸۴۹ بر اثر التهاب معری درگذشت، یعنی زمانی که کمتر از سه ماه به یحمین سالرور تولد یسرش مانده بود نا ایهمه، بیچه در آنک اسان می‌نویسد که سی حوشخت مانده بود که چیس یدری داشته است نه یُمن و خود چیس یدری بود که «بیاری بود عمری نکم، کافی بود به انتظار ستسیم تا کاملاً غیرارادی و بی‌آنکه خود حواسته ناشم یای نه جهان چیرهای رفیع و بحر نگدارم»

ار هر منطری، این ادعایی غریب است، و اگر باست شخصیت بیچه را درک کنیم، باید بیرسیم این ادعای او را تا چه حد می‌توان حدی گرفت و به چه شکل باید تعیرش کرد چگونه آن کشیش می‌تواسته است در آن چند سال فرزندش را نه درک «چیرهای رفیع و بحر» رهمون شود؟

لودویگ بیچه مردی با فرهنگ بود که، بیش از آنکه کشیش شود، معلّم سرحانه دختران دوک ساکس-آلتسورگ بود در اتاق مطالعه پدر بود که بیچه، که تا دوسال ویمگی زبان نار نکرد، بحست‌نار نا حادوی کتابها آشنا شد، هرچند طق معمول او بیشتر محدود تصاویر می‌شد تا کلمات بیچه، احتمالاً، دوق موسیقی‌اش را بیر ار پدر به ارت برده بود یدر و یسر، هر دو، بیانوارهای ماهری بودند و خصوصاً در نداهه‌نوار یچیره دست بودند اما بیچه تاره دوق و شوقی به حواندن پیدا کرده بود که یدرش درگذشت علاوه بر این، بیچه کراراً نه ما می‌گوید که عشق به موسیقی در نه سالگی در او یاگرفت، و می‌دانیم که مادرش، فرانتسیسکا، (و نه پدرش) مقدمات پیانو بواحتن را، پس از آنکه حانواده روکن را ترک کرد، نه بیچه یاد داد